

با اجازه مافوقترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی
کتاب گلهای راهنمایی جلد دوم

عدم وجود خارجی ندارد

تصور باطل

کسانی که می گویند عدم در عالم وجود دارد برخلاف عقل و علم سخن گفته اند. لابد می گویند کسی نیست که چنین رائی ابراز کند. چگونه ممکن است کسی هستی را عدم بگوید. این از بدیهیات است که کسی چنین سخن نخواهد گفت.

الفاظ بدون معنی

اما حقیقت این است که چنین می گویند. می گویند عالم از عدم به وجود آمده است یعنی این خمیره و ماده ای که تمام موجودات و اشیاء عالم از آن ساخته می شود و مانند مومی که در دست مجسمه ساز است اشکال مختلف و تحولات به خود می گیرد یا مانند خمیر شیرینی ساز به صورتهای گوناگون در می آید روزی عدم بوده است و یکباره از عدم به وجود آمده. می پرسیم چگونه ممکن است از عدم به وجود آمده باشد؟ عدم یعنی چه؟ یعنی نیستی. نیستی به معنی هیچ است و اصلاً معنی ندارد و لغتی است که بشر اختراع کرده تا پندار باطلی را با آن مجسم کند.

مثلاً چیزی را گم کرده می گوید نیست در حالی که هست ولی نمی داند کجاست. موجودی از بشر تحول پیدا کرده می گوید نیست و رفته در حالی که هست زیرا هم روح یعنی مواد لطیف او الطف و گازهای سماوی که او را تشکیل داده موجود است و هم عناصر بدن او به صورتهای دیگر در عالم برقرار است. چیزی را سوزانده، دود شده و به هوا رفته و خاکسترش را به آب داده در حالی که هم مواد و عناصری که دود شده در جو عالم موجود است و به صورتهای دیگر در آمده و هم خاکستر آن تحول یافته و جزء موجودات و اشیاء دیگر عالم گردیده است.

مفهوم ندارد

پس لفظ عدم و نیستی بی معنی است. مفهوم آنهم غلط است. چگونه ممکن است چیزی که اصلاً نبوده یکباره هست شود؟ از کجا آمده و این فضائی که ظرف آن گردیده چطور به وجود آمده. گفتن الفاظ خیلی آسان است و همه چیز را می توان گفت. با لفظ می توان هر پندار غلطی را بیان نمود اما حقیقت با لفظ فرق دارد.

ادعای به این که موجودات از عدم آمده اند درست نیست زیرا چیزی از هیچ به وجود نمی آید و چیزی هم هیچ نمی شود. این عقیده که روزی موجودات فنا می شوند نیز غلط است. چطور ممکن است فنا شوند. با

آنها چه بکنند. کجا بگذرانند که نباشد. چه بلائی بر سر موجود بیاورند که نیست شود. نه تنها عمل آن امکان ندارد بلکه تصورش هم امکان پذیر نیست.

اصلیت موجودات

پس بدانید که موجودات نه از عدم آمده اند و نه به عدم می روند بلکه حقیقت این است که خمیره و اصل موجودات که همین عناصر و اتم ها و غیره است از قدرت خداوند قادر متعال می باشد. همیشه بوده و تا ابد هم خواهد بود منتها به امر و مشیت الهی (همان امر که به کن فیکون تعبیر گردیده) تحولات می پذیرد و به صورت موجودات و اشیاء عالم در می آید. زمانی عناصر و عوامل با ترکیبات معین و وضع خاص دست به دست هم می دهند و موجودی به نام کره زمین یا مریخ یا زهره یا موجودی به نام انسان یا اسب یا نباتات و یا سنگها و آبها و همه چیزهای دیگری که می بینیم و می فهمیم یا ندیده ایم و دانش ما بدان راه ندارد می سازند و بعد از انجام وظیفه معین و سیکل یا دوره معین به حالت تمامیت یا پیری می رسند و آن تجمع و اتصال و اجماعی که داشتند از بین می رود و از عناصر آنها برای ساخته شدن موجودات و اشیاء دیگر استفاده می گردد.

خمیره عالم

این خمیره مربوط به اصل مادیات عالم است و گرداننده و زنده کننده آن روح است که وقتی اشیاء و موجودات ساخته شد به هر صورتی که هستند با آنها کار می کند و این روح و جسم که دو چیز جداگانه به نظر می رسد از لحاظ فهم و نامگذاری تفکیک شده ولی در باطن یکی است. همه متعلق به منبع پدید آورنده عالم یعنی ذات خداوندی است و از آن جدا نیست و وحدت به مفهوم وسیع و اصلی خود به همین معنی است.

در اشتباهند

بنابراین کسانی که وجود را آمده از عدم تصور کرده اند خواه نام آنها را عالم یا فیلسوف گذارند و به هر عنوان و ترتیبی که این سخن را ادا نمایند رایی بر خلاف عقل داده اند که با خرد سازگار نیست و باطل است.

قائلین به نیروی دو گانه

اینها مانند همان کسان که دو نیروی خیر و شر و یزدان و اهریمن تصور کردند و قدرت دیگری غیر از قدرت وحدت در عالم پنداشتند عالم را مقرون به تباهی و ظلمت دیدند و با این که خود را خداپرست می دانند و در حق خداوند توحید و احترام لفظی بسیار قائلند اما از معنی آنچه می گویند و می پندارند غافلند. این جهان را مقرون به ظلمت و تیرگی و تباهی می بینند. می گویند در عالم شر وجود دارد و در آن تاریکیها و جنایات و اعمال نکوهیده دیده می شود. اینها می پندارند که این شر و ظلمت برخلاف خواست الهی است زیرا وجود الهی را منزه و از شر و بدی می دانند.

بنابراین آنچه شر اتفاق می افتد بر ضد اراده خداوندی انجام می شود. آفرین بر این شر، چه قدرتی دارد که برخلاف نیروی عظیم گرداننده عالم قیام می کند!

آیا در معنی آنچه می گویند درست فکر می کنند؟ اینها خیال می کنند در این عالم زمینی که بشر در آن جولان دارد، در این زمینی که یک ذره بسیار ناچیز و بی مقدار از عظمت مخلوقات الهی است کارهائی صورت می گیرد که خلاف نظر خداوند است، اشخاصی حکومت می کنند که خداوند به حکومت آنها راضی نیست، مردمانی فعالیت می کنند که به خلاف رضای خدا عمل می نمایند و شرهائی صورت می گیرد که در حکم قیام بر علیه اراده و خواست خداوندی است.

قدرت کامله خدا

همه می دانیم قدرت لایزال خداوندی حد و اندازه ندارد بلکه کامل می باشد و آنها خود نیز به این حقیقت اعتراف دارند ولی آن را چگونه با این پندار توافق می دهند؟ و آیا ممکن است کسی باشد که قدرتش حد و اندازه نداشته باشد و هیچ مرزی برای قدرتش نباشد با این حال یک موجود بسیار کوچک ناچیز و یکی از کوچکترین بندگان و موجودات عالم او گردن کلفتی نشان دهد و بر علیه خواست و اراده او قیام نماید، آیا این خنده آور نیست؟ اگر بگویند این اعمال که به زعم آنها برخلاف اراده خدائی انجام می شود خداوند قادر متعال قدرت به رفع و دفع آنها ندارد. در زمینه معتقدات خودشان هم بزرگترین کفر را انجام داده اند زیرا قدرت خدا را محدود و کوچک دانسته اند. این چه خدائی است که یک بشر ناچیز بر علیه او قیام می کند؟ اگر بگویند قدرت به دفع آن دارد ولی از روی مصلحت چیزی نمی گوید و به آنها مهلت می دهد، این سخن در واقع تعبیر منحرفی از همین مطلب است که ما می گوئیم که مصلحت او و خواست او انجام همین امور است و هیچ چیز در عالم برخلاف خواست او نخواهد بود.

شر کدام است؟

بنابراین نه شری وجود دارد و نه ظلمتی و کسانتی که به هر نحوه و ترتیب خواه به صورت ثنویت و وجود اهریمن و شیطان و به هر ترتیب دیگری ظلمت دیده اند به خاطر پرده غفلت یعنی موانعی است که در مقابل دیده بصیرت آنها کشیده شده و حاجب رؤیت حق و حقیقت است.

این کوشش که به عمل می آید در حکم دریدن پرده غفلت است که دیگر کسی موجود را که ذات و خمیره عالم است عدم تصور نکند و سازمان عالم وجود را آنچنان که هست دریابد و بداند که سراسر عالم چیزی جز وحدت نیست. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

آنان که وجود را عدم پندارند

باطل به خلاف علم و عقل انگارند

در پرده غفلت همه ظلمت دیدند

موجود خمیره را عدم بشمارند